

درس نهم: کویر

نوع ادبی: حسب حال / محتوا: توصیف کویر مزینان و آسمانش، دکتر شریعتی در این درس جهان مدرن و نگرش علمی را به تمسخر می‌گیرد و فهم مذهبی و معنوی از عالم و آفریده‌ها را ستایش می‌کند / نوع توصیف: تخیلی، نمادین و واقعی / کویر: علی شریعتی (با تلخیص)

۱. تموز*: ماه دهم از سال رومیان، تقریباً مطابق با تیرماه سال شمسی، ماه گرما [مجاز از تابستان و گرما] / ۲. ارگ: قلعه، دژ و حصار / ۳. مزینان: یکی از دهستانهای سبزواری، محل تولد دکتر علی شریعتی / ۴. سر بر می‌دارد: سر بلند می‌کند، آشکار می‌شود (کنایه) / ۵. سر برشانه هم نهادن: همراه و کنار هم بودن (کنایه) / ۶. مشایعت*: همراهی کردن، بدرقه کردن / ۷. درست گویی عشق آباد کوچکی است: دقیقاً شبیه عشق آباد کوچکی است (عشق آباد نام روستایی در استان خراسان که امروزه شهر شده است) / ۸. انگاره*: طرح، نقشه / ۹. بر همان مهر و نشان است که بود: تغییر نکرده است، شکل گذشته خودش را حفظ کرده است. (کنایه و ضرب‌المثل)

چشمه آبی سرد که در تموز سوزان کویر، گویی از دل یخچالی بزرگ بیرون می‌آید، از دامنه کوه‌های شمالی ایران به سینۀ کویر سرازیر می‌شود و از دل ارگ^۲ مزینان^۳ سر بر می‌دارد^۴. از اینجا درختان کهنی که سالیانی دراز سر بر شانه هم داده‌اند^۵، آب را تا باغستان و مزرعه مشایعت^۶ می‌کنند.

درست گویی عشق آباد کوچکی است^۷ و چنان که می‌گویند، هم بر انگاره^۸ عشق آبادش ساخته‌اند. مزینان از هزار و صد سال پیش، هنوز بر همان مهر و نشان است که بود^۹...

معنی: چشمه آب سردی که در تابستان سوزان کویر انگار از درون یخچالی بزرگ بیرون می‌آید، از پایین کوه‌های شمالی ایران به داخل کویر جاری می‌شود و از درون قلعه (روستای) مزینان بیرون می‌آید. از اینجا درختانی قدیمی که سال‌های طولانی کنار هم بوده‌اند، آب را تا باغ و مزرعه همراهی می‌کنند. (آب از میان درختان انبوه قدیمی تا باغ و مزرعه جاری می‌شود).

[مزینان] دقیقاً انگار عشق آباد کوچکی است و همان‌طور که می‌گویند نیز آن را مطابق طرح و نقشه عشق آباد ساخته‌اند. مزینان از هزار و صد سال پیش (از گذشته‌های دور) تاکنون تغییری نکرده است.

مفهوم: توصیف مزینان.

آرایه: تضاد: سرد، سوزان / استعاره مکنیه و تشخیص: دل یخچال، سینۀ کویر، دل ارگ، سر بر داشتن چشمه، سر بر شانه نهادن درختان، مشایعت کردن درختان / تشبیه: مزینان به عشق آباد / تضمین: جمله آخر بخشی از بیت حافظ است: «گوهر مخزن اسرار همان است که بود / حقه مهر بدان مهر و نشان است که بود».

دستور: نقش ضمیر «ش» در عشق آبادش: مفعول (او / آن را بر انگاره عشق آباد ساخته‌اند) / ترکیب‌های وصفی: درختان کهن، سالیان دراز، تموز سوزان / ترکیب‌های اضافی: سینۀ کویر، دل ارگ، دل یخچال / هسته و وابسته‌های «تموز سوزان کویر»: هسته + صفت + مضاف‌الیه (وابسته و وابسته ندارد) - «چشمه آبی سرد»: هسته + مضاف‌الیه + صفت مضاف‌الیه / «دل یخچالی بزرگ»: هسته + مضاف‌الیه + صفت مضاف‌الیه - «دل ارگ مزینان»: هسته + مضاف‌الیه + مضاف‌الیه مضاف‌الیه / «دامنه کوه‌های شمالی ایران»: هسته + مضاف‌الیه + صفت مضاف‌الیه + مضاف‌الیه مضاف‌الیه

۱. تاریخ بیهق: نام کتابی است از علی بن زید بیهقی معروف به ابن فندق، اینجا مجاز از نویسنده تاریخ بیهق (بیهق: نام قدیم سبزواری است) / ۲. فقه*: علم احکام شرعی، علمی است که از فروع عملی احکام شرع بحث می‌کند. مبنای این علم بر استنباط احکام است از کتاب و سنت و به سبب همین استنباط، محلّ اجتهاد است. [مردان فقه: فقیهان] / ۳. حکمت*: فلسفه، به ویژه فلسفه اسلامی [مردان حکمت: حکیمان] / ۴. باب: در (باب علم باز بود: امکان کسب علم فراهم بود، کنایه) / ۵. غنی: ثروتمند، بی‌نیاز (فقیر و غنی: تضاد و مجاز از همه مردم) / ۶. غرفه*: بالاخانه، هر یک از اتاق‌های کوچکی که در بالای اطراف سالن یا یک محوطه می‌سازند که مشرف بر محوطه است. / ۷. مدرّس*: محلی که در آن تدریس کنند؛ موضع درس گفتن [کلاس] / ۸. سر می‌سپرد: می‌پذیرفت، تسلیم می‌شد (کنایه) / ۹. بل: بلکه / ۱۰. ارادت*: میل و خواست، اخلاص، علاقه و محبت همراه با احترام

تاریخ بیهق^۱ از شاعران و دانشمندان و مردان فقه^۲ و حکمت^۳ و شعر و ادب و عرفان و تقوای مزینان یاد می‌کند.

در آن روزگاری که باب^۴ علم بر روی فقیر و غنی^۵، روستایی و شهری باز بود و استادان بزرگ حکمت و فقه و ادب، نه در «ادارات» که در غرفه^۶های مساجد یا مدرّس^۷های مدارس می‌نشستند و شاگرد بود که همچون جوینده تشنه‌ای می‌گشت و می‌سنجید و بالاخره می‌یافت و سر می‌سپرد^۸؛ نه به زور «حاضر و غایب»، بل^۹ به نیروی ارادت^{۱۰} و کشش ایمان.

معنی: نویسنده کتاب تاریخ بیهق از شاعران و دانشمندان و فقیهان و حکیمان و شاعران و ادیبان و عارفان و مردان با تقوای مزینان یاد می‌کند. در زمانی که امکان کسب علم برای همه مردم (فقیر و ثروتمند و روستایی و شهری) فراهم بود و استادان بزرگ فلسفه و فقه و ادب نه در ادارات دولتی بلکه در بالاخانه‌های مساجد و کلاسهای درس می‌نشستند و شاگرد بود که مانند جوینده‌های تشنه جستجو می‌کرد و بالاخره پاسخ را می‌یافت و مطیع استاد می‌شد، نه با زور و اجبار حضور و غیاب، بلکه با نیروی میل و اراده و کشش ایمان.

مفهوم: مزینان از قدیم زادگاه شاعران، دانشمندان و دیگر بزرگان بوده است. / در گذشته شاگردان شیفته آموختن علم بودند. / در گذشته جایگاه معلم و استاد ارزشمند بود و طالب علم رنج سفر را بر خود هموار می‌ساخت / هم چنین به فروتنی استاد و در دسترس بودن معلم و استاد اشاره دارد / پرهیز از تبعیض **آرایه:** تشبیه: شاگرد به جوینده تشنه / تضاد: حاضر و غایب - روستایی و شهری - فقیر و غنی / استعاره: باب علم - نیروی اراده - کشش ایمان

۱. **مردی فیلسوف و فقیه:** منظور پدر بزرگ پدر دکتر شریعتی است / **۲. فقیه:** دانا، عالم، دانشمند / **۳. حوزه:** قلمرو، مکتب، مدرسه دینی / **۴. اسرار:** تخلص ملاهادی سبزواری، دانشمند، فیلسوف و شاعر دوره قاجار / **۵. سلسله:** زنجیر، مجازاً گروه، نسل و تبار / **۶. نمایان:** برجسته / **۷. حکیم:** دانشمند، فیلسوف / **۸. همه چشم‌ها به او بود:** همه به او توجه می‌کردند، همه منتظر او بودند (کنایه) (چشم مجاز از نگاه و توجه) / **۹. گرم و روشن نگاه داشتن چراغ:** کنایه از «رونق بخشیدن» / **۱۰. آستانه*:** آستان، آغاز / **۱۱. میوه دادن:** کنایه از به بار نشستن زحمات (میوه: مجاز از سود و نتیجه) / **۱۲. درخت:** استعاره از علم و فلسفه و کلام (درجه علمی) / **۱۳. جوانی را به پایش ریخته بود:** جوانی را برایش صرف کرده بود. / **۱۴. رسیدن بهار چیزی:** اوج شکوفایی و باروری آن چیز (کنایه) / **۱۵. منقلب:** دگرگون، متحول / **۱۶. گیرودار:** هیاهو، شور و غوغا، شلوغی / **۱۷. چشم‌ها:** مجاز از مردم / **۱۸. دهی:** مزینان

صحبت مزینان بود. سال‌ها پیش، مردی فیلسوف و فقیه که در حوزه^۲ درس مرحوم حاجی ملاهادی اسرار^۴ - آخرین فیلسوف از سلسله^۵ حکمای بزرگ اسلام - مقامی بلند و شخصیتی نمایان^۶ داشت، به این ده آمد تا عمر را به تنهایی بگذارد.
بعد از حکیم^۷ اسرار، همه چشم‌ها به او بود^۸ که حوزه حکمت را او گرم و چراغ علم و فلسفه و کلام را او که جانشین شایسته وی بود، روشن نگاه دارد^۹؛ اما در آستانه^{۱۰} میوه دادن^{۱۱} درختی^{۱۲} که جوانی را به پایش ریخته بود^{۱۳} و در آن هنگام که بهار حیات علمی و اجتماعی‌اش فرا رسیده بود^{۱۴}، ناگهان منقلب^{۱۵} شد. شهر را و گیر و دار^{۱۶} شهر را رها کرد و چشم‌ها^{۱۷} را منتظر گذاشت و به دهی^{۱۸} آمد که هرگز در انتظار آمدن چون او کسی نبود.

معنی: ... بعد از ملاهادی سبزواری، همه به او توجه داشتند تا جایگاه حکمت و علم و فلسفه و کلام را او - که جانشین شایسته ملاهادی بود - رونق بخشد؛ اما در آغاز به ثمر رسیدن تلاشهای علمی‌اش که جوانیش را صرف آن کرده بود در زمانی که فصل شکوفایی زندگی علمی و اجتماعی او بود، ناگهان دگرگون شد...
مفهوم: وصف مقام علمی پدر بزرگ پدر دکتر شریعتی / انقلاب درونی نابهنگام در پدر بزرگ پدر دکتر شریعتی و گوشه‌نشینی وی / وارستگی و دوری از خلق
آرایه: اضافه تشبیهی (تشبیه): مانند کردن علم و فلسفه و کلام به چراغ / اضافه استعاری (استعاره مکنیه): بهار حیات علمی (حیات علمی [مانند سالی] بهار دارد) [اکثراً اضافه تشبیهی گرفته‌اند که اشتباه است! مثل ۱۴۰۳ مراقب طراح سوال هم باشید!] / مراعات نظیر: حکمت و فلسفه و کلام - میوه، درخت و بهار
دستور: شاخص‌های «مرحوم حاجی ملاهادی اسرار»: سه «شاخص» دارد: مرحوم، حاجی و ملا / نقش «آخرین فیلسوف از سلسله حکمای بزرگ»: بدل / نوع ترکیب‌های «مقامی بلند» و «شخصیتی نمایان»: ترکیب وصفی / هسته و وابسته‌های «سلسله حکمای بزرگ اسلام»: «سلسله، هسته؛ حکما، مضاف‌الیه؛ بزرگ، صفت مضاف‌الیه (وابسته و وابسته)؛ اسلام، مضاف‌الیه مضاف‌الیه (وابسته و وابسته) - «چراغ علم و فلسفه و کلام»: چراغ هسته، بقیه وابسته پسین، مضاف‌الیه (سه ترکیب اضافی) - «بهار حیات علمی»: هسته + مضاف‌الیه (وابسته) + صفت بیانی (وابسته و وابسته) / آستانه میوه دادن درخت: هسته + مضاف‌الیه (میوه دادن) + مضاف‌الیه مضاف‌الیه (وابسته و وابسته)

۱. آمدن به این جهان: کنایه از متولد شدن / ۲. من نیم قرن پیش از آمدنم به این جهان، خود را در او احساس می‌کنم: او پنجاه سال قبل از تولد من زندگی می‌کرده است و من احساس می‌کنم خیلی شبیه او هستم! / ۲. نگاه: مجاز از بینش و طرز تفکر (در نگاه او نشانی از من بوده است: افکار و اندیشه‌های او مثل من بوده است، کنایه) / ۳. کناره گرفت: دوری کرد (کنایه) / ۵. انسان ماندن: مثل انسان زندگی کردن، درست زندگی کردن، کنایه / ۴. ادیب: ادیب نیشابوری، دانشمند دوره مشروطه (حوزه ادیب نیشابوری: حوزه درس ادیب نیشابوری، بزرگترین مرکز ادبی خراسان در آن زمان) / ۵. اجداد: پدران، نیاکان (راه کسی را پیش گرفتن: پیروی کردن از او، کنایه)

وی جد پدر من بود. من، نیم قرن پیش از آمدنم به این جهان، خود را در او احساس می‌کنم؛ در نگاه ۳ او نشانی از من بوده است... و اما جد من، او نیز بر شیوه پدر رفت. به همین روستای فراموش باز آمد و از زندگی و مردمش کناره گرفت ۴ و به پاکی و علم و تنهایی و بی‌نیازی و اندیشیدن با خویش وفادار ماند که این فلسفه انسان ماندن ۵ در روزگاری است که زندگی سخت آلوده است و انسان ماندن، سخت دشوار است. پس از او عموی بزرگم که برجسته‌ترین شاگرد حوزه ادیب ۴ بزرگ بود، پس از پایان تحصیل فقه و فلسفه و به ویژه ادبیات، باز راه اجداد ۵ خویش را به سوی کویر پیش گرفت و به مزینان بازگشت.

معنی: او پدر بزرگ پدر من بود. او پنجاه سال قبل از تولد من زندگی می‌کرده و من احساس می‌کنم شبیه او هستم. چون بینش و طرز تفکر او مثل من بوده است. و اما پدر بزرگ من، او هم روش پدرش را دنبال کرد. به همین روستای گمنام (مزینان) برگشت و از زندگی و مردمش فاصله گرفت و به پاکی و علم و تنهایی و بی‌نیازی و اندیشیدن به خود وفادار ماند؛ زیرا این فلسفه درست زندگی کردن در دوره‌ای است که زندگی بسیار آلوده و درست زندگی کردن بسیار سخت است...

مفهوم: شباهت طرز تفکر دکتر شریعتی به پدر بزرگ پدرش / بازگشت پدر بزرگ و عموی دکتر شریعتی به مزینان و گوشه‌نشینی آنها / انسان ماندن بسیار دشوار است. / برای دور ماندن از آلودگیها باید از تعلقات دوری کرد و گوشه‌نشینی نمود

دستور: نقش دستوری «وفادار، آلوده، دشوار»: مسند / نقش دستوری «سخت»: در هر دو مورد قید / حذف فعل: فعل «است» بعد از «دشوار» به قرینه لفظی / نوع ترکیبهای «جد پدر من»: دو ترکیب اضافی (جد پدر، پدر من) - پدر، وابسته، (مضاف الیه) - من، وابسته وابسته (مضاف الیه مضاف الیه) / هسته و وابسته‌های «برجسته‌ترین شاگرد حوزه ادیب بزرگ»: صفت عالی + هسته + مضاف الیه + مضاف الیه مضاف الیه + صفت مضاف الیه /

۱. پامان به ده باز بود: به ده رفت و آمد داشتیم (کنایه) / ۲. در شهر دست و پاگیر نشده بودیم: گرفتار زندگی شهری نشده بودیم. (کنایه) / ۳. اصل خود: جایگاه اصلی زندگی خود (مزینان) / ۴. تعبیر: بیان، بیان کردن

آن اوایل سال‌های کودکی، هنوز پیوند ما با زادگاه روستایی مان برقرار بود و برخلاف حال، پامان به ده باز بود و در شهر، دست و پاگیر نشده بودیم ۲ و هر سال تابستان‌ها را به اصل خود ۳، مزینان، برمی‌گشتیم و به تعبیر ۴ امروزمان «می‌رفتیم».

معنی: ابتدای سال‌های کودکی هنوز به روستای ما می‌رفتیم و برخلاف حالا با روستایمان ارتباط داشتیم و گرفتار زندگی شهری نشده بودیم و هر سال تابستان‌ها به محل تولدمان، مزینان برمی‌گشتیم و به قول امروزمان می‌رفتیم. (منظور نویسنده را از دو فعل «برمی‌گشتیم» و «می‌رفتیم» دریابید!)

مفهوم: بازگشت به اصل و سرزمین اجدادی و وفاداری به آنها / پایبندی به زندگی ساده روستایی و پیوند با سنت‌ها و فرهنگ‌های مردم روستا

دستور: ترکیب وصفی: آن اوایل، سال‌های کودکی، زادگاه روستایی، هر سال / نقش دستوری مزینان (در سطر دوم): بدل

۱. دم: نفس، مجاز از زمان و لحظه / ۲. چشم به راه: منتظر (کنایه) / ۳. به هنگام: به موقع، سر وقت / ۴. غربت: تنهایی، بی‌کسی، دوری از شهر و دیار / ۵. دامن گستر: وسیع، کنایه / ۶. می‌برد؛ نه، باز می‌گرداند: یعنی اصل و ریشه‌مان از کویر بود و به آنجا برمی‌گشتیم؛ نه اینکه می‌رفتیم! (نویسنده بین «رفتن» و «بازگشتن» تفاوت ظریفی قائل شده است)

آغاز تابستان، پایان مدارس! چه آغاز خوبی و چه پایان خوب‌تری! لحظه عزیز و شورانگیزی بود؛ لحظه‌ای که هر سال از نخستین دم ۱ بهار، بی‌صبرانه چشم به راهش ۲ بودیم و آن سال‌ها، هر سال انتظار پایان می‌گرفت و تابستان وصال، درست به هنگام ۳، همچون همه ساله، امیدبخش و گرم و مهربان و نوازشگر می‌آمد و ما را از غربت ۴ زندان شهر به میهن آزاد و دامن-گسترمان ۵، کویر، می‌برد؛ نه، باز می‌گرداند. ۶

مفهوم: پایبندی به زندگی ساده روستایی و پیوند با سنت‌ها و فرهنگ‌های مردم روستا / انتظار برای بازگشت به خویشتن خویش و زادگاه عزیز

آرایه: تضاد: آغاز و پایان، می‌برد و باز می‌گرداند / تشبیه: تابستان وصال، زندان شهر، کویر مانند میهن آزاد است / تشخیص و استعاره: امیدبخش و مهربان و نوازشگر آمدن تابستان. / ایهام: گرم: صمیمی، داغ /

دستور: ترکیب اضافی: آغاز تابستان، پایان مدارس، تابستان وصال و ... / ترکیب وصفی: لحظه عزیز و شورانگیز (دو تا)، هر سال، نخستین دم و همه ساله و ... / نقش‌های تبعی یکی دو جمله آخر: معطوف: گرم، مهربان، نوازشگر، دامن‌گسترمان - بدل: کویر

۱. عالم دیگر: مجاز از آسمان، ملکوت، معنویت / ۲. ماوراءالطبیعه*: آنچه فراتر از عالم طبیعت و ماده باشد؛ مانند خداوند، روح و مانند آنها / ۳. فلسفه: مجاز از فیلسوفان / ۴. مذهب: مجاز از علمای مذهب / ۵. می خواند: دعوت می کند / ۶. از آن است: به آن علت است

... در کویر، گویی به مرز عالم دیگر^۱ نزدیکیم و از آن است که ماوراءالطبیعه^۲ را - که همواره فلسفه^۳ از آن سخن می گوید و مذهب^۴ بدان می خواند^۵ - در کویر به چشم می توان دید، می توان احساس کرد و از آن است^۶ که پیامبران همه از اینجا برخاسته اند و به سوی شهرها و آبادی ها آمده اند.

معنی: در کویر انگار به عالم ملکوت نزدیک می شویم و به همین علت است که دنیای غیرمادی (خدا، روح و ...) را - که فیلسوفان همیشه درباره آن بحث و مذهبیبون به آن دعوت می کنند - در کویر به راحتی می توان احساس کرد.

مفهوم: وجود معنویت و افراد مؤمن در کویر

آرایه و دستور: پارادوکس و حس آمیزی: دیدن ماوراءالطبیعه / هسته و وابسته های «مرز عالم دیگر»: هسته + مضاف الیه + صفت مضاف الیه (واوا)

۱. در کویر خدا حضور دارد: در کویر معنویت وجود دارد (کنایه) / ۲. نویسنده اهل رومانی: منظور «کنستان ویرزیل گیور گیو» نویسنده کتاب «محمد پیغمبری که از نو باید شناخت» / ۳. صحرائی که ...: منظور صحرای عربستان است / ۴. آواز پر جبرئیل ... به گوش می رسد: وحی در آنجا بر پیامبر نازل شده است (کنایه) (آواز پر جبرئیل، یادآور کتابی است از شهاب الدین سهروردی به شیوه تمثیلی است) / ۵. غرفه: بالاخانه، اتاقی که بالای اتاق دیگر بنا شود / ۶. درخت، غار، کوه و ...: مجاز از کل پدیده ها / ۷. الهام: در دل انداختن، وحی / ۸. استشمام کردن*: بوییدن، بوی چیزی را احساس کردن.

«در کویر، خدا حضور دارد!»^۱ این شهادت را یک نویسنده [اهل] رومانی^۲ داده است که برای شناختن محمد و دیدن صحرائی^۳ که آواز پر جبرئیل^۴ همواره در زیر غرفه^۵ بلند آسمانش به گوش می رسد و حتی درختش، غارش، کوهش^۶، هر صخره سنگش و سنگریزه اش آیات وحی را بر لب دارد و زبان گویای خدا می شود، به صحرای عربستان آمده است و عطر الهام^۷ را در فضای اسرار آمیز آن استشمام کرده است.^۸

معنی: در کویر وجود خدا را به راحتی می توان احساس کرد. این مطلب را یک نویسنده اهل رومانی گفته است که برای شناختن محمد و برای دیدن صحرائی که صدای بال جبرئیل همواره در زیر آسمانش به گوش می رسد و حتی درختش، کوهش، صخره سنگش و سنگریزه اش نشانه های وحی را بر لب دارد و زبان گویای خدا می شود، به صحرای عربستان آمده است و بوی خوش وحی را در هوای پر رمز و راز آن احساس کرده است.

مفاهیم: وجود معنویت و افراد مومن در کویر / همه پدیده ها خدا را ستایش می کنند و این مطلب در کویر بهتر حس می شود

آرایه: تشخیص و استعاره: درخت و غار و .. آیات وحی را بر لب داشته باشد / **تضمین:** جمله «در کویر، خدا حضور دارد!» نقل قول از نویسنده رومانیایی است / **تلمیح:** «درختش، غارش، کوهش هر صخره سنگش و سنگریزه اش آیات وحی را بر لب دارد» اشاره دارد به آیه «یسبح الله ما فی السماوات و ما فی الارض و ...» / **تشبیه:** مانند کردن آسمان کویر به غرفه، الهام به عطر، و درخت و غار و ... به زبان گویای خدا (البته غرفه آسمان را اضافه استعاری هم می توان گرفت!) / **مراعات نظیر:** درخت، غار، کوه، سنگ و سنگریزه.

دستور: ترکیب های وصفی: یک نویسنده، زبان گویا، فضای اسرار آمیز، نویسنده رومانیایی، غرفه بلند، هر صخره و سنگریزه / ترکیب های اضافی: درختش، غارش، کوهش، سنگریزه اش، صحرای عربستان، عطر الهام، آیات وحی، مرز عالم / هسته و وابسته های «آواز پر جبرئیل»: هسته + مضاف الیه + مضاف الیه مضاف الیه (وابسته وابسته) - «زیر غرفه بلند آسمانش»: هسته + مضاف الیه + صفت بیانی + مضاف الیه مضاف الیه (آسمان) + مضاف الیه مضاف - الیه (ش) - «هر صخره سنگش»: صفت مبهم + هسته + مضاف الیه (سنگ) + مضاف الیه مضاف الیه (ش)

۱. روح: مجاز از انسان (آن روح دردمند: منظور حضرت علی) / ۲. این شیعه گمنام: منظور، نویسنده (دکتر شریعتی) / ۳. غریب: تنها، دور از وطن / ۴. آن مدینه پلید: آن شهر ناپاک، منظور شهر کوفه / ۵. حلقوم: گلو، نای / ۶. فاجعه: حادثه ناگوار، اندوه، مصیبت / ۷. یک مرد: منظور امام علی است.

... آسمان کویر، این نخلستان خاموش و پرمهتابی که هر گاه مشت خونین و بی تاب قلبم را در زیر باران های غیبی سکوتش می گیرم، ناله های گریه آلود آن روح^۱ دردمند و تنها را می شنوم. ناله های گریه آلود آن امام راستین و بزرگم را که همچون این شیعه گمنام^۲ و غریب^۳، در کنار آن مدینه پلید^۴ و در قلب آن کویر بی فریاد، سر در حلقوم^۵ چاه می برد و می گریست. چه فاجعه ای^۶ است در آن لحظه که یک مرد^۷ می گرید!... چه فاجعه ای!...

معنی: آسمان کویر، مانند نخلستانی ساکت و نورانی است که هرگاه قلب پر غصه و نآرام را در فضای ساکتش که مانند بارانی غیبی است، قرار می‌دهم (وقتی با قلبی غصه‌دار به آسمان ساکت و پرستاره کویر نگاه می‌کنم)، ناله‌های بغض‌آلود آن انسان اندوهگین و تنها(امام علی) را می‌شنوم. ناله‌های همراه با گریه آن امام برحق و بزرگ خودم را که مانند این شیعه گمنام و تنه‌پیش(نویسنده، دکتر شریعتی)، درکنار آن شهر پلید(کوفه) و در دل آن کویر ساکت، سر در دهانه چاه می‌برد و گریه می‌کند. چه مصیبتی است در آن لحظه که یک مرد گریه می‌کند...؟؟ چه مصیبتی!

مفهوم: توصیف آسمان کویر/ غربت و تنهایی امام علی و نویسنده این متن / راز و نیاز کردن و گریستن حضرت علی(ع) بر سر چاه از جهل مردم

آرایه: تشبیه: مانند کردن آسمان کویر به نخلستان خاموش - قلب به مشت خونین - سکوت به بارانهای غیبی - امام علی به دکتر شریعتی / تشخیص و استعاره: قلب کویر - حلقوم چاه (چاه [مانند موجودی است که] حلقوم دارد) / تلمیح: حلقوم چاه، به درد دل کردن و گریستن حضرت علی در چاه اشاره دارد

دستور: نقش دستوری «این نخلستان خاموش و پرمهتابی»: بدل / ترکیب اضافی: آسمان کویر، مشت قلب، قلبم، باران سکوت، سکوتش، قلب کویر، حلقوم چاه / ترکیب وصفی: این نخلستان، نخلستان خاموش، نخلستان پرمهتابی، آن مدینه، مدینه پلید، آن لحظه، یک مرد، چه فاجعه‌ای، آن کویر، این شیعه، شیعه گمنام / هسته و وابسته‌های «مشت خونین قلبم»: هسته + صفت بیانی + مضاف‌الیه(قلب) + مضاف‌الیه(مضاف‌الیه(م)) - «باران‌های غیبی سکوتش»: هسته + صفت بیانی + مضاف‌الیه(سکوت) + مضاف‌الیه(مشت) - «ناله‌های گریه‌آلود آن امام راستین»: هسته + صفت بیانی + صفت مضاف‌الیه + مضاف‌الیه + صفت مضاف‌الیه - «این شیعه گمنام و غریبش»: وابسته پیشین، صفت بیانی + هسته + صفت بیانی + صفت بیانی + مضاف‌الیه(وابسته) + مضاف‌الیه(وابسته) - «قلب آن کویر بی‌فریاد»: هسته + صفت مضاف‌الیه(وابسته) + مضاف‌الیه + صفت مضاف‌الیه(وابسته) + مضاف‌الیه(وابسته)

۱. سایه روشن: زمانی که روشنایی روز یا تاریکی شب هنوز به طور کامل بر هوا غالب نشده است(منظور همان هوای گرگ و میش است یا تاریک و روشن هوا) / ۲. هیاهو: سروصدا، غوغا(هیاهوی گله خوابید: گله ساکت شد، کنایه) / ۳. تماشا: نگاه کردن (معنای قدیم خود (با هم راه رفتن) را از دست داده و معنای جدید گرفته است) / ۴. که: زیرا / ۵. تفرجگاه*: گردشگاه، جای تفرج، تماشاگاه

نیمه شب آرام تابستان بود و من هنوز کودکی هفت‌هشت ساله. آن شب نیز مثل هر شب در سایه روشن^۱ غروب، دهقانان با چهارپایانشان از صحرا باز می‌گشتند و هیاهوی^۲ گله خوابید و مردم شامشان را که خوردند، به پشت بامها رفتند؛ نه که بخوابند، که تماشا^۳ کنند و از ستاره‌ها حرف بزنند، که^۴ آسمان، تفرجگاه^۵ مردم کویر است و تنها گردشگاه آزاد و آباد کویر(است).

مفهوم: اشاره به اینکه نویسنده از کودکی به فضای آرام بخش کویر، انس داشته است. / اشاره به آرامش طبیعی و حقیقی مردم کویر / اشاره به دید معنوی و مذهبی و عاطفی کویرنشینان / اشاره به ارتباط زیبای مردم با کویر که به نوعی خود را با آن شرایط وفق داده‌اند. / اشاره به ارتباط عاطفی بین مردم کویر / اشاره به ارتباط نزدیک و متقابل مردم کویر و آسمان کویر

آرایه: تشبیه: آسمان مانند تفرجگاه و گردشگاه مردم است - کویر به گردشگاه / مراعات نظیر: آسمان و ستاره - شب و غروب و ستاره / جناس ناهمسان(ناقص): آزاد و آباد

دستور: حذف فعل: حذف فعل «بودم» بعد از هفت‌هشت ساله، به قرینه معنایی؛ حذف فعل «است» از آخر بند به قرینه لفظی / ترکیب‌های وصفی: نیمه شب آرام، آن شب، کودکی هفت‌هشت ساله، هرشب / ترکیب‌های اضافی: تفرجگاه مردم کویر(هسته و مضاف / مضاف‌الیه / مضاف‌الیه(مضاف‌الیه)) / سایه-روشن غروب: ترکیب اضافی. سایه روشن: هسته

۱. آن شب نیز من خود را بر روی بام خانه گذاشته بودم. جسم و تعلقات مادی را رها کرده بودم(خود مجاز از جسم و تعلقات) / ۲. نظاره*: تماشا کردن، نگاه، نگریستن / ۳. گرم تماشا و غرق بودن: سخت مشغول نگاه کردن بودن(کنایه) / ۴. معلق*: آویزان، آویخته شده [دریای سبز معلق: استعاره از آسمان] / ۵. مرغان الماس پر: ستارگان درخشان (پر، استعاره از شعاع و نور) / ۶. غیب: نهان / ۷. سر می‌زنند: طلوع می‌کنند، آشکار می‌شدند(کنایه)

آن شب نیز من خود را بر روی بام خانه گذاشته بودم^۱ و به نظاره^۲ آسمان رفته بودم؛ گرم تماشا و غرق^۳ در این دریای سبز معلق^۴ که بر آن مرغان الماس پر^۵، ستارگان زیبا و خاموش، تک تک از غیب^۶ سر می‌زنند^۷.

معنی: آن شب نیز من تعلقات مادی را رها کرده و در حال تماشای آسمان بودم. سخت مشغول تماشا و محو این دریای سبز وارونه(آسمان) بودم که روی آن ستارگان درخشان، مثل پرندگانی الماس پر یک به یک از غیب پیدا می‌شدند و می‌درخشیدند.

مفهوم: اشاره به زیبایی خارق‌العاده آسمان

آرایه و دستور: تشبیه: ستارگان به مرغان الماس پر؛ پر به الماس در «الماس‌پر» («الماس‌پر» تشبیه درون‌واژه‌ای دارد). / نقش دستوری «ستارگان زیبا و خاموش»: گروه بدلی / هسته و وابسته‌های «این دریای سبز معلق»: صفت اشاره + هسته + صفت بیانی + صفت بیانی (وابسته وابسته ندارد)

۸. تاللو: درخشش، درخشندگی / ۹. گل‌های الماس: استعاره از ستارگان (گل‌های الماس شکفتند: ستارگان طلوع کردند، کنایه) / ۱۰. قندیل*: چراغ یا چهل چراغی که می‌آویزند. / ۱۱. پروین: مجموعه چند ستاره درخشان به صورت خوشه انگور در صورت فلکی دب اکبر (خوشه پروین یا ثریا، مجموعه‌ای از ستارگان در صورت فلکی که به هفت خواهران نیز مشهور است) / ۱۲. جاده روشن: استعاره از کهکشان راه شیری / ۱۳. ابدیت*: جاودانگی، پایداری، بی‌کرانگی / ۱۴. شاهراه: راه اصلی (شاهراه علی و راه مکه: تصور کویرنشینان از کهکشان راه شیری!) / ۱۵. شگفتا: عجیب است؛ شبه جمله / ۱۶. لوکس: شیک، زیبا، هر چیز تجملی و قشنگ / ۱۷. آسفالت‌نشین: کنایه از پیشرفته و به روز / ۱۸. کهکشان: مسیری که در آن کاه می‌کشند! (مجموعه‌ای از میلیاردها ستاره و گاز و غبار که دور مرکز مشتری می‌چرخند) / ۱۹. می‌بیند: می‌پندارد / ۲۰. دهاتی‌های کاهکش: روستاییان کشاورز و سنتی، کنایه / ۲۱. تلقی*: دریافت، نگرش، تعبیر / ۲۲. تعبیر*: بیان کردن، شرح دادن، بازگویی

آن شب نیز ماه با تالو^۸ پرشکوهش از راه رسید و گل‌های الماس^۹ شکفتند و قندیل^{۱۰} زیبای پروین^{۱۱} سرزد و آن جاده روشن^{۱۲} و خیال‌انگیزی که گویی یک راست به ابدیت^{۱۳} می‌پیوندد: «شاهراه علی^{۱۴}»، «راه مکه»! شگفتا^{۱۵} که نگاه‌های لوکس^{۱۶} مردم آسفالت‌نشین^{۱۷} شهر، آن را کهکشان^{۱۸} می‌بیند^{۱۹} و دهاتی‌های کاهکش^{۲۰} کویر، شاهراه علی، راه کعبه، راهی که علی از آن به کعبه می‌رود. کلمات را کنار زیند و در زیر آن، روحی را که در این تلقی^{۲۱} و تعبیر^{۲۲} پنهان است، تماشا کنید.

معنی: آن شب نیز ماه با درخشندگی پرشکوه خود آمد و ستارگان آشکار شدند و چهلچراغ زیبای پروین (هفت خواهران) ظاهر شد و کهکشان خیال‌انگیز راه شیری - شاهراه علی یا راه مکه - آشکار شد که انگار مستقیم به جاودانگی می‌رود. عجیب است که مردم متمدن و پیشرفته شهر، آن را کهکشان (راهی که در آن کاه می‌کشند) می‌نامند و روستایی‌های کشاورز کویر، آن را شاهراه علی، راه کعبه، می‌بینند! به ظاهر کلمات توجه نکنید و به باطن و حقیقتی که در این کلمات و جملات پنهان شده است توجه کنید!

مفهوم: توصیف زیبایی آسمان کویر / تفاوت نگاه علمی و خشک مردم شهر با نگاه ساده و معنوی مردم روستا / خط آخر اشاره به اینکه ظاهرینی را رها کنید و به حقیقت و باطن توجه کنید / ناتوان بودن واژگان در توصیف عالم معنوی

توجه: علت نامگذاری کهکشان از روی این تجربه است که روستاییان کاه را با جوال‌های نخی بزرگی بر پشت حیوانات از خرمن به انبار می‌برند. کاه از دوسوی جوال می‌ریزد و راهی از کاه درست می‌شود.

آرایه: استعاره مکنیه: نگاه‌های لوکس (نگاه مثل کالا ...) / تشخیص و استعاره مکنیه: ماه از راه رسید - تلقی و تعبیر مانند انسانی است که روح دارد / تشبیه: پروین به قندیل (چراغدان) تشبیه شده است / تلمیح: شاهراه علی و راه مکه به باور قدما درباره کهکشان راه شیری اشاره دارد! / حسن تعلیل: شگفتا که نگاه‌های لوکس مردم آسفالت‌نشین شهر، آن را کهکشان می‌بیند و دهاتی‌های کاهکش کویر، شاهراه علی، راه کعبه ...

دستور: نقش دستوری شاهراه علی و راه مکه: بدل از جاده خیال‌انگیز / جزای جمله «کلمات را کنار زیند»: کلمات: مفعول، کنار زیند: فعل مرکب / یک راست: قید / آن جاده روشن و خیال‌انگیز: سه ترکیب وصفی / هسته و وابسته‌های «نگاه‌های لوکس مردم آسفالت‌نشین»: هسته + صفت بیانی (وابسته پسین) + مضاف‌الیه (وابسته پسین) + صفت مضاف‌الیه (وابسته وابسته) /

۱. نشئه*: حالت سرخوشی، کیفوری، سرمستی / ۲. قدس*: پاکی، صفا، قداست / ۳. چهره های پر از ماورا: چهره های سرشار از معنویت و ایمان («ماورا»: فراسو، آن سو، برتر؛ مجاز از حالت روحانی و معنوی) / ۴. سر به آسمان برنکردم: به آسمان نگاه نکردم (کنایه از نگرش مادی یافتن) / ۵. همه چشم در زمین: کنایه از نگاه مادی (چشم مجاز از نگاه و توجه) / ۶. دیدار: مجاز از نگاه / ۷. خاک: اولی مجاز از زمین، بعدی مجاز از مادیات / ۸. آن عالم پرشگفتی و راز: استعاره از کویر / ۹. سرا: خانه، منزل / ۱۰. سرد و بی روح شد: ساکت و بدون احساس شد / ۱۱. باغ پر از...: استعاره از آسمان کویر (گل استعاره از ستاره کویر) / ۱۲. سموم*: باد بسیار گرم و زیان رساننده [سموم: جمع سم؛ زهرها] / ۱۳. بی درد و بی دل: بدون احساس و عاطفه و معنویت / ۱۴. صفا: پاکی / ۱۵. اهورایی*: ایزدی، خدایی، منسوب به اهورا / ۱۶. علم عددیین مصلحت اندیش: کنایه از علم حسابگر و مادی / ۱۷. آلود: آلوده شد / ۱۸. اسرا*: در شب سیر کردن، هفدهمین سوره قرآن کریم.

چنین بود که هر سال که یک کلاس بالاتر می رفتم به کویر برمی گشتم، از آن همه زیبایی ها و لذت ها و نشئه های سرشار از شعر و خیال و عظمت و شکوه و ابدیت پر از قدس^۱ و چهره های پر از «ماورا»^۲ محروم تر می شدم تا امسال که رفتم، دیگر سر به آسمان بر نکردم^۳ و همه چشم در زمین^۴ که اینجا... می توان چند حلقه چاه عمیق زد و... آنجا می شود چغندر کاری کرد...! و دیدارها^۵ همه بر خاک^۶ و سخن ها همه از خاک! که آن عالم پرشگفتی و راز^۷، سرایی^۸ سرد و بی روح شد^۹، ساخته چند عنصر! و آن باغ پر از^{۱۱} گل های رنگین و معطر شعر و خیال و الهام و احساس در سموم^{۱۲} سرد این عقل بی درد و بی دل^{۱۳} پژمرد و صفای^{۱۴} اهورایی^{۱۵} آن همه زیبایی ها که درونم را پر از خدا می کرد، به این علم عددیین مصلحت اندیش^{۱۶} آلود^{۱۷} و من آن شب، پس از گشت و گذار در گردشگاه آسمان، تماشاخانه زیبا و شگفت مردم کویر، فرود آمدم و بر روی بام خانه، خسته از نشئه خوب و پاک آن «اسرا»^{۱۸} در بستر خویش به خواب رفتم.

معنی: و به این صورت بود که هر سال که علمم بیشتر می شد و به کویر برمی گشتم از آن همه زیبایی و لذت و سرخوشی های پر از شعر و خیال و شکوه و بزرگی و جاودانگی پر از پاکی و چهره های معنوی (که قبلا وجود داشت)، محروم می شدم. تا اینکه امسال که رفتم دیگر به آسمان توجه نکردم و فقط به زمین توجه کردم (نگرشم مادی شده بود) که اینجا می توان چند حلقه چاه عمیق زد؛ آنجا می شود چغندر کاشت و این چنین همه نگاهها به زمین و حرفها همه از مادیات بود؛ زیرا کویر، آن دنیای پر از شگفتی و راز، به خانه ای بی عاطفه و بی روح که از چند عنصر ساخته شده است، تبدیل شده بود. و آسمان، آن باغ پر از زیبایی و عطر و شعر و خیال و الهام و احساس در برابر باد گرم و نابودگر این عقل بی عاطفه و بی احساس نابود شد و صفای الهی آن همه زیبایی که وجودم را پر از معنویت می کرد به این علم حسابگر مادی آلوده شد و من آن شب پس از تماشای آسمان که تماشاگاه زیبا و شگفت انگیز مردم کویر است، پایین آمدم و بر پشت بام خانه، خسته از سرخوشی خوب و پاک آن تماشای شبانه در رختخوابم، خوابیدم.

مفهوم: علم حجاب اکبر است! / شرح سیر تحول فکری از معنوی به مادی / با این علم حسابگر و مصلحت نگر، بینشم مادی و آلوده شد / نویسنده عقل را بی درد می داند چون عقل، با مصلحت اندیشی خود، احساسات و عواطف را نمی تواند درک و دریافت کند / تقابل عقل و احساس / برتری احساس بر عقل / تقابل زمین و خاک با آسمان و معنویت / ناسازگاری علم و معنویت /

آرایه: استعاره مکنیه و تشخیص: روح داشتن سرا - بی دردی عقل (عقل مانند انسانی است که درد داشته باشد و بیدل باشد) - علم عددیین باشد و مصلحت اندیش / تشبیه: آن عالم پر شگفتی سرایی سرد و بی روح شد - شعر و خیال و الهام و احساس به گلهای رنگین - عقل به سموم سرد - گردشگاه آسمان - آسمان به تماشاخانه - / متناقض نما: سموم سرد (سموم خودش یعنی باد گرم و مهلک) /

دستور: نقش «همه» در «دیدارها همه بر خاک و سخن ها همه از خاک و همه چشم در زمین»: قید است به معنای «فقط» / نقش «سرایی بی روح» در آن عالم پر شگفتی و راز سرایی بی روح شد: مسند / نقش دستوری «تماشاخانه زیبا و شگفت مردم کویر: بدل / صفت های مبهم: هر سال، آن همه زیبایی و لذت و نشئه، چند عنصر، چند حلقه چاه عمیق / هسته و وابسته های «چند حلقه چاه عمیق»: وابسته پیشین، صفت مبهم + وابسته وابسته، ممیز + هسته + وابسته پسین، صفت بیانی - «سموم سرد این عقل بی درد و بی دل»: هسته + صفت بیانی + صفت مضاف - الیه (وابسته وابسته) + مضاف الیه (وابسته وابسته) + صفت مضاف الیه (وابسته وابسته) - «ساخته چند عنصر»: هسته + وابسته وابسته، صفت مضاف الیه + وابسته پسین، مضاف الیه - «این علم عددیین مصلحت اندیش»: این صفت شمارشی، علم: هسته، عددیین: صفت، مصلحت اندیش صفت (وابسته وابسته نداریم)

بررسی ابیات و عبارات داخل کارگاه

*در کفها کاسه زیبایی، / بر لبها تلخی دانایی / شهر تو در جای دگر / ره می‌بر با پای دگر.

تحلیل: کف: مجاز از دست / کاسه زیبایی در کف داشتن: کنایه از احساس زیبایی داشتن / تلخی دانایی بر لب داشتن کنایه از: گفتن سخنان عالمانه اما آزاردهنده / تلخ بودن: کنایه از: آزار دهنده بودن / راه رفتن با پای دگر: کنایه از انتخاب راه و روشی غیرمرسوم / می‌بر: بپر / شهر: منظور آرمان شهر (مدینه فاضله) / حذف فعل: حذف فعل «دارند» بعد از زیبایی و دانایی به قرینه معنایی - حذف فعل «است» بعد از جای دگر به قرینه معنایی / تشبیه: کاسه زیبایی / حس آمیزی: تلخی دانایی / جناس: پای و جای /

معنی: مردم این شهر در دستهایشان زیبایی و بر لبهایشان سخنان خردمندانه اما آزاردهنده دارند. مدینه فاضله تو اینجا نیست. برای رسیدن به این شهر ایده‌آل روشی متفاوت انتخاب کن!

مفهوم: نکوهش دانایی (نگرش علمی) / ستایش نگرش عاطفی و معنوی / با دانش و خرد نمی‌توان زیبایی و معنویت را درک کرد / نگاه عقل‌گرایانه به زیبایی، زیبایی را از بین می‌برد! / تقابل عقل و احساس

*من نمازم را وقتی می‌خوانم / که اذانش را باد گفته باشد سر گلدسته سرو / من نمازم را پی تکبیره الاحرام علف می‌خوانم / پی قد قامت موج.

تحلیل: باد، سرو، علف و موج: مجاز از همه عناصر طبیعت، پدیده‌ها / تشخیص: اذان گفتن باد، تکبیر گفتن علف، قد قامت گفتن موج، / تشبیه: سرو به گلدسته / مراعات نظیر: نماز، اذان، گلدسته، تکبیره الاحرام، و قد قامت / جناس: سر و سرو / حذف: حذف «من نمازم» را یکی دو جا به قرینه لفظی / **معنی:** من نمازم را موقعی می‌خوانم که اذانش را باد با صدای وزیدن و تکان دادن شاخه‌های گلدسته سرو گفته باشد؛ من نمازم را با حرکت علف‌ها که انگار تکبیره الاحرام می‌گویند، می‌خوانم. من نمازم را با برخاستن موج که برای ستایش خداوند است، می‌خوانم!

مفهوم: همه پدیده‌های عالم و عناصر طبیعت، خداوند را ستایش می‌کنند / همراهی با موجودات دیگر در تسبیح خداوند با انسان

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

۱. از متن درس، برای هر یک از معانی زیر، واژه‌های معادل بیابید.

◆ باد گرم مهلک (سَموم) ◆ تماشا (نظاره)

◆ آویزان (معلق) ◆ نگرش (تلقی)

۲. چهار گروه اسمی که اهمیت املائی داشته باشند، از متن درس بیابید و بنویسید.

ماوراءالطبیعه - تالو پرشکوه - صفای اهورایی - تموز سوزان - حوزه درس - نشئه و سرخوشی -

۳. به انواع دیگر از «وابسته‌های وابسته» توجه کنید:

الف) صفت صفت: اسم + صفت + صفت + صفت

برخی از صفت‌ها، صفت‌های همراه خود را بیشتر معرفی می‌کنند و درباره ویژگی‌های آنها توضیح می‌دهند؛ این صفت با صفت همراه خود، یک جا وابسته هسته می‌شود. مانند:

* پیراهن آبی روشن: * رنگ سبز چمنی

هسته / صفت / صفت

در نمونه‌های بالا، واژه‌های «روشن» و «چمنی» وابسته وابسته از نوع «صفت صفت» هستند.

ب) قید صفت: کلمه‌ای است که دربارهٔ اندازه و درجهٔ صفت پس از خود توضیح می‌دهد؛ مانند:

*دوست بسیار مهربان: *شرایط تقریباً یا پیدار
هسته / قید / صفت

واژه‌های «بسیار» و «تقریباً» وابسته و وابسته، از نوع «قید صفت» هستند.

در کدام گروه‌های اسمی زیر، «وابسته و وابسته» به کار رفته است؟ نوع هر یک را مشخص کنید.

◆ تموز سوزان کویر ----- ◆ سه دست لباس ایرانی (صفت + ممیز + هسته + مضاف‌الیه)

◆ قلب آن کویر (هسته + صفت مضاف‌الیه + مضاف‌الیه) ◆ این معمار خوش‌ذوق -----

◆ هوای نسبتاً پاک (هسته + قید صفت + صفت) ◆ شاگرد حوزهٔ ادبی (هسته + مضاف‌الیه + صفت مضاف‌الیه)

۴. عبارت زیر را با توجه به موارد «الف» و «ب» بررسی کنید.

■ آن شب نیز من خود را بر روی بام خانه گذاشته بودم و به نظارهٔ آسمان رفته بودم.

الف) نوع جمله‌ها: دو جملهٔ مستقل ساده که با پیوند همپایه‌ساز «و» به هم مرتبط شده‌اند.

ب) نقش دستوری واژه‌های مشخص شده: آن شب: قید / نظارهٔ آسمان: گروه متممی (نظاره: متمم / آسمان: مضاف‌الیه)

قلمرو ادبی

۱. آرایه‌های ادبی را در بند «نهم» درس مشخص کنید. (آسمان کویر، این نخلستان خاموش و چه فاجعه‌ای!)

مراعات نظیر: قلب، سر و حلقوم / تشبیه: مانند کردن آسمان کویر به نخلستان خاموش - قلب به مشت خونین - سکوت به باران‌های غیبی - امام علی به دکتر شریعتی / روح: مجاز از انسان / تشخیص و استعاره: قلب کویر - حلقوم چاه (چاه [مانند موجودی است که] حلقوم دارد) / تلمیح: حلقوم چاه، به گریستن حضرت علی (ع) در چاه اشاره دارد. (به متن درس مراجعه کنید).

۲. دو نمونه «تلمیح» در متن درس بیابید و توضیح دهید.

- سر در حلقوم چاه کردن حضرت علی (ع) و درد دل کردن و گریستن حضرت
- آواز پر جبرئیل همواره زیر غرفه بلند آسمانش به گوش می‌رسد: اشاره دارد به اینکه، جبرئیل (ع) پیام وحی را به پیامبر اعظم می‌رساند.

۳. متن درس، بخشی از «سفرنامه» محسوب میشود یا «حسب حال»؟ دلیل خود را بنویسید.

حسب حال، زیرا نویسنده از تحولات و تجربیات فکری و شخصی خود می‌گوید. (گرچه اشاره‌ای به سفرهای خود به کویر دارد اما چون هیچ اشاره‌ای به رخدادهای پی در پی سفر ندارد، سفرنامه محسوب نمی‌شود)

قلمرو فکری

۱. در متن درس، چه کسی به «جوینده‌ای تشنه» مانند شده است؟ چرا؟

شاگرد؛ زیرا چیزی که او را به سوی درس و استاد می‌کشاند، کشش ایمان و نیروی ارادت قلبی بود و نه اجبار معلم یا چیز دیگر.

۲. نویسنده با مقایسهٔ زندگی روستایی و زندگی شهری، به چه تفاوت‌هایی اشاره دارد؟

نگرش مردم شهرنشین، نسبت به پدیده‌های هستی، علمی و مادی و خالی از معنویت و احساس است. اما نگاه مردم روستایی، ساده و بی‌آلایش و آمیخته با معنویت و احساس است.

۳. مضمون کلی هر سروده زیر، از سهراب سپهری، با کدام بخش از متن درس ارتباط دارد؟

الف) در کفها کاسه زیبایی، / بر لبها تلخی دانایی / شهر تو در جای دگر / ره می‌بر با پای دگر.

مفهوم: نکوهش نگرش علمی / ستایش نگرش عاطفی و معنوی / با دانش و خرد نمی‌توان زیبایی و معنویت را درک کرد / تقابل عقل و احساس

ارتباط با: «شهر را و گیرودار شهر را رها کرد و چشم‌ها را منتظر گذاشت و به دهی آمد که هرگز در انتظار آمدن چون او کسی نبود.»

«آن باغ پر از گل‌های رنگین و معطر شعر و خیال و الهام و احساس در سموم سرد این عقل بی‌درد و بی‌دل پژمرد و صفای اهورایی آن همه زیبایی‌ها که درونم را پر از خدا می‌کرد، به این علم عددیین مصلحت‌اندیش آلود»

ب) من نمازم را وقتی می‌خوانم / که اذانش را باد گفته باشد سر گلدسته سرو / من نمازم را پی تکبیره الاحرام علف می‌خوانم /

پی قد قامت موج

مفهوم: همه موجودات در حال تسبیح(ستایش) خداوند هستند. / همراهی با موجودات دیگر در تسبیح خداوند

ارتباط با: در صحرای عربستان درختش، کوهش، غارش، هر صخره سنگش و سنگریزه‌اش آیات وحی را بر لب دارد و زبان گویای خدا می‌شود.

گروه‌های مهم املائی

تموز سوزان / ارگ مزینان / مشایعت و بدرقه / فقه و حکمت و عرفان / فقیر و غنی / فیلسوف و فقیه / غرفه‌های مساجد / مدرسه‌های مدارس / حاضر و غایب / حوزه ادیب بزرگ / مرحوم حاجی ملاهادی اسرار / منقلب و دگرگون / غربت زندان / ماوراءالطبیعه / عطر الهام / فضای اسرارآمیز / شیعه غریب / حلقوم چاه / هیاهوی گله / نظاره و نگاه / دریای سبز معلق / تالو پرشکوه / قندیل زیبای پروین / تلقی و تعبیر / عظمت و ابدیت پر از قدس / سموم سرد / صفای اهورایی / علم عددیین مصلحت‌اندیش / نشئه پاک آن اسرا /

درس نهم: روان خوانی (بوی جوی مولیان)

بخارای من، ایل من: محمد بهمن بیگی

۱. شیهه*: صدا و آواز اسب / ۲. قاش*: قاچ، قسمت برآمده جلوی زین؛ کوهه زین [در چهار سالگی پشت قاش زین نشستیم: در چهار سالگی سوارکاری را شروع کردم، کنایه] / ۳. تفنگ خفیف: نوعی تفنگ سبک و کم‌صدا / ۴. به سر نبردم: گذراندم(کنایه)

من زندگانی را در چادر با تیر تفنگ و شیهه^۱ اسب آغاز کردم. در چهار سالگی پشت قاش^۲ زین نشستیم. چیزی نگذشت که تفنگ

خفیف^۳ به دستم دادند. تا ده سالگی حتی یک شب هم در شهر و خانه شهری به سر نبردم^۴.

آرایه: مراعات نظیر: چادر و اسب و شیهه و زین - تیر و تفنگ - شهر و خانه شهری -

دستور: ترکیب وصفی: تفنگ خفیف / اجزای جمله «من زندگانی را ... آغاز کردم»: جمله سه جزئی گذرا به مفعول

۱. ایل*: گروهی از مردم هم‌نژاد که فرهنگ و اقتصاد مشترک دارند و معمولاً به صورت چادرنشینی زندگی می‌کنند؛ (ایل و تبار*: خانواده و نژاد و اجداد) /

۲. بساط: گستردنی، هر چیز گستردنی نظیر فرش و سفره و ... / ۳. باد و باران خورده: کنایه از کهنه و کتیف / ۴. مزه زیر دندان داشتن: مزه را به یاد داشتن، مزه را احساس کردن(کنایه)

ایل^۱ ما در سال دو مرتبه از نزدیکی شیراز می‌گذشت. دست‌فروشان و دوره‌گردان شهر، بساط^۲ شیرینی و حلوا در راه ایل

می‌گسترده. پول نقد کم بود. مزه آن شیرینی‌های باد و باران خورده^۳ و گردوغبار گرفته را هنوز زیر دندان دارم^۴.

آرایه: مراعات نظیر: دست‌فروش و دوره گرد و بساط - شیرینی و حلوا - باد و باران و گرد و غبار

دستور: ترکیب‌های وصفی: شیرینی‌های باد و باران خورده و گردو غبار گرفته

۱. قند در دلم آب می‌شد: بسیار خوشحال می‌شدم (کنایه) / ۲. اسب و زین و تفنگ مشقی: مجاز از متعلقات زندگی عشایری / ۳. «اسب و زینم را می‌گیرند»، «تفنگ مشقی قشنگم را می‌گیرند»: من را از بازی و تفریح محروم می‌کنند (کنایه) / ۴. «پشت میز و نیمکت مدرسه می‌نشانند»، «قلم به دستم می‌دهند»: مرا مجبور به خواندن و نوشتن و پیروی از مقررات می‌کنند (کنایه) / ۵. تفنگ مشقی: تفنگ تمرینی و آموزشی / ۶. قلم: مجاز از هر نوع ابزار نوشتن /

از شنیدن اسم شهر، قند در دلم آب می‌شد^۱ و زمانی که پدرم و سپس مادرم را به تهران تبعید کردند، تنها فرد خانواده که خوشحال و شادمان بود، من بودم؛ نمی‌دانستم که اسب و زینم^۲ را می‌گیرند^۳ و پشت میز و نیمکت مدرسه‌ام می‌نشانند^۴. نمی‌دانستم که تفنگ مشقی^۵ قشنگم را می‌گیرند^۳ و قلم^۶ به دستم می‌دهند.

مفهوم: از دست دادن آزادی و آسایش و ایل و روستا و گرفتار محدودیتهای شهرنشینی شدن

آرایه: مراعات نظیر: پدر و مادر - اسب و زین - میز، نیمکت، مدرسه و قلم / ترادف: خوشحال و شادمان / تضاد: به نظر، نویسنده در متن بین اسب و زین با میز و نیمکت و بین تفنگ مشقی و قلم نوعی تضاد برقرار کرده است.

دستون: ترکیب وصفی: تفنگ مشقی قشنگ (دو ترکیب وصفی) / نقش «تنها» در تنها فرد خانواده که ... : قید / نقش «ام» در مدرسه‌ام: ضمیر پیوسته در نقش مفعولی (من را ... می‌شناسند).

۱. تبعید: دور کردن کسی از وطنش، بیرون کردن به جرم سیاسی و غیر آن / ۲. دار و ندار: مجاز از همه دارایی / ۳. دست: مجاز از قدرت / ۴. حضرات: افراد بلندمرتبه، مقامات (حضرات دولتی و ملتی: مقامات دولتی و مردم عادی) / ۵. یغما*: غارت، تاراج؛ (به یغما رفتن*: غارت شدن) پدرم مرد مهمی نبود؛ اشتباهاً تبعید^۱ شد. مادرم هم زن مهمی نبود؛ او هم اشتباهاً تبعید شد. دار و ندار^۲ ما هم اشتباهاً به دست^۳ حضرات^۴ دولتی و ملتی به یغما^۵ رفت.

مفهوم: تبعید پدر و مادر و غارت اموال ما به ناحق و نامردی انجام گرفت! / ستم حاکمان بر مردم / این بند طنز دارد!

۱. آب انبار: حوض یا استخری سرپوشیده که برای ذخیره آب در زیرزمین می‌ساختند / ۲. مصیبت: رنج و گرفتاری / ۳. بن*: درختی خودرو و وحشی که در برخی نقاط کوهستانی ایران می‌روید، پسته وحشی / ۴. خو: عادت، انس و الفت / ۵. آفت: رنج، بلا، آسیب / ۶. عشایر: اقوام کوچ‌نشین که از طریق دامداری زندگی می‌کنند. / ۷. محصور: حصار شده، محدود / ۸. جان فرسا: سخت (کنایه)

برای کسانی که در کنار گواراترین چشمه‌ها چادر می‌افراشتند، آب انبار^۱ آن روزی تهران مصیبت^۲ بود. برای کسانی که به آتش سرخ بن^۳ و بلوط خو^۴ گرفته بودند، زغال منقل و نفت بخاری آفت^۵ بود. برای مادرم که سراسر عمرش را در چادر باز و پُرهوای عشایری^۶ به سر برده بود، تنفس در اتاقکی محصور^۷، دشوار و جان فرسا^۸ بود. برایش در حیاط چادر زدیم و فقط سرمای کشنده و برف زمستان بود که توانست او را به چهار دیواری اتاق بکشانند.

مفهوم: سخت بودن محدودیتهای زندگی شهری برای عشایر

آرایه: تشبیه: زغال منقل و نفت بخاری مثل آفت بودن / مراعات نظیر: بن و بلوط - سرمای کشنده و برف زمستان / تضاد: چشمه و آب‌انبار - باز و محصور، علاوه بر آن نویسنده در متن قصد داشته تضادهای زندگی عشایری و شهری را بیان کند، بنابراین به نظر می‌رسد واژه‌های چشمه با آب انبار، بن و بلوط با زغال منقل و نفت بخاری و چادر باز و پُرهوای عشایری با اتاقکی محصور تضاد داشته باشد. / تشخیص و استعاره مکنیه: سرمای کشنده توانست او را به اتاق بکشد

دستون: هسته و وابسته‌های «کنار گواراترین چشمه‌ها»: کنار (هسته) گواراترین (وابسته و وابسته، صفت مضاف‌الیه): چشمه‌ها (مضاف‌الیه) / نوع ترکیبهای «آتش سرخ بن و بلوط»: یک ترکیب وصفی و دو ترکیب اضافی / نوع ترکیب «زغال منقل»: ترکیب اضافی / نوع ترکیب «نفت بخاری»: ترکیب اضافی / نوع ترکیب «چادر باز و پُرهوای عشایری»: سه ترکیب وصفی / اجزای جمله «تنفس در اتاقکی محصور، دشوار و جان فرسا بود»: سه جزیی گذرا به مسند / نوع ترکیب «اتاقکی محصور»: ترکیب وصفی /

۱. حیاط: مجاز از خانه(حیاط دربست: خانه مستقل) / ۲. پُر زرق و برق: جلوه و جمال داشتن، تجمّلاتی (کنایه) / ۳. کدخدایی: تجمّلاتی، باشکوه / ۴. کلانتری: بزرگی و رئیسی ایل / ۵. دل سوز: کنایه از مهربان

ما قدرت اجاره حیاط^۱ دربست نداشتیم. کارمان از آن زندگی پُر زرق و برق^۲ کدخدایی^۳ و کلانتری^۴ به یک اتاق کرایه‌ای در یک خانه چند اتاقی کشید. همه جور همسایه در حیاطمان داشتیم؛ شیرفروش، رفتگر شهرداری، پیشخدمت بانک و یک زن مجرد. اسم زن همدم بود. از همه دل سوزتر^۵ بود.

مفهوم: از عزت به ذلت افتادن / از عرش به فرش افتادن

آرایه و دستور: جناس: زرق و برق / نوع ترکیب «شبهای دیگر»: ترکیب وصفی

۱. امیدوارمان کرد: ما را امیدوار کرد(ضمیر متصل در نقش مفعول) / ۲. حدّ و حصر: اندازه و مقدار (حد و حصر نداشت: بسیار زیاد بود، کنایه) / ۳. سر و کلاهش: مجاز از خودش(سر و کلاهش پیدا شد: آمد، کنایه) / ۴. اسم و رسم داشتن: کنایه از مشهور بودن / ۵. ایلخان: رئیس ایل، خان قبیله / ۶. قشقایی: ایلی در استان فارس، مرکب از قبیله‌های لر، کرد، عرب و ترک / ۷. بر سفره رنگینش می نشست: از مهمان‌نوازی و بخشندگی او بهره می برد(کنایه) (سفره رنگین: کنایه سفره پر از غذا) / ۸. گله‌های رنگارنگ و ریز و درشت داشت: گاو و گوسفند و ثروت و دارایی فراوان داشت(کنایه) / ۹. گرانبها: قیمتی، باارزش / ۱۰. زبانزد: کنایه از مشهور و معروف (زبانزد ایل و قبیله بود: معروف بود) / ۱۱. قبیله: اجتماع چند ایل هم‌زبان و هم‌نژاد روزی پدرم را به شهربانی خواستند. ظهر نیامد. مأمور امیدوارمان کرد^۱ که شب می آید. شب هم نیامد. شب‌های دیگر هم نیامد. غصه مادر و سرگردانی من و بچه‌ها حدّ و حصر^۲ نداشت. پس از ماه‌ها انتظار یک روز سر و کلاهش پیدا شد.^۳ شناختی نبود. شکنجه دیده بود. فقط از صدایش تشخیص دادیم که پدر است؛ همان پدری که اسب‌هایش اسم و رسم داشتند^۴؛ پدری که ایلخانی^۵ قشقایی^۶ بر سفره رنگینش می نشست^۷؛ همان پدری که گله‌های رنگارنگ و ریز و درشت داشت^۸ و فرش‌های گرانبهای^۹ چادرش زبانزد^{۱۰} ایل و قبیله^{۱۱} بود.

مفهوم: از عزت به ذلت افتادن / از عرش به فرش افتادن

آرایه: تناسب: غصه و سرگردانی - مادر و بچه‌ها - شبها و ماهها - اسب، ایلخانی، گله، چادر و .. / تضمن: ایل و قبیله /

۱. زمین گیر می شد: ضعیف و ناتوان می شد.(کنایه) / ۲. یک دل خوشی برایش مانده بود: یک شادی داشت، کنایه / ۳. دو کلاس یکی می کردم: جهشی درس می خواندم / ۴. خیالها می بافتند: مطالب امیدوارکننده‌ای می گفتند، تصورات غیرواقعی داشتند(کنایه) / ۵. تصدیق: تأیید کردن؛ اینجا یعنی «مدرک تحصیلی، گواهی، تأییدیه» (تصدیق گرفتم: گواهی فارغ التحصیلی گرفتم) / ۶. پررنگ و رونق: کنایه از مهم و باارزش / ۷. قاب: چارچوب، چهارچوب عکس و آینه / ۸. مزایا: جمع مزیت؛ برتری‌ها، امتیازات /

پدرم غصه می خورد. پیر و زمین گیر می شد^۱. هر روز ضعیف و ناتوان تر می گشت. همه چیزش را از دست داده بود؛ فقط یک دل خوشی برایش مانده بود^۲؛ پسرش با کوشش و تلاش درس می خواند. من درس می خواندم. شب و روز درس می خواندم. به کتاب و مدرسه دل بستگی داشتم. دو کلاس یکی می کردم^۳. شاگرد اول می شدم. تبعیدی‌ها، مأموران شهربانی و آشنایان کوچه و خیابان به پدرم تبریک می گفتند و از آینده درخشانم برایش خیال‌ها می بافتند^۴. سرانجام تصدیق^۵ گرفتم. تصدیق ليسانس گرفتم. یکی از آن تصدیق‌های پر رنگ و رونق^۶ روز. پدرم ليسانس را قاب^۷ گرفت و بر دیوار گچ فرو ریخته اناقمان آویخت و همه را به تماشا آورد. تصدیق قشنگی به شکل مربع مستطیل بود. مزایای^۸ قانونی تصدیق و نام و نشان مرا با خطی زیبا بر آن نگاشته بودند. آشنایان در کوچه و محله نماند که تصدیق مرا نبیند و آفرین نکوید.

آرایه: مراعات نظیر: پیر و زمین گیر، ضعیف و ناتوان - کوشش و تلاش - درس، کتاب، مدرسه، کلاس و شاگرد - دیوار و قاب - تصدیق، ليسانس و مزایا / تضمن: کوچه و خیابان / تضاد: شب و روز / ... خیالها می بافتند: استعاره مکنیه

دستور: نقش دستوری «دل بستگی» در «به کتاب و مدرسه دل بستگی داشتم»: مفعول / اجزای جمله «دو کلاس یکی می کردم»: چهارجزئی گذرا به مفعول و مسند / حذف فعل: یکی از آن تصدیق‌های پررنگ و رونق روز[بود] / نوع ترکیبهای «آن تصدیق‌های پررنگ و رونق روز»: سه ترکیب وصفی و یک ترکیب اضافی / نوع ترکیب «دیوار گچ فرو ریخته»: یک ترکیب وصفی / اجزای جمله «تصدیق قشنگی به شکل مربع مستطیل بود»: سه جزئی با مسند / نوع ترکیب «مزایای قانونی»: ترکیب وصفی

۱. دلخوشی: کنایه از شادی / ۲. فخر: افتخار، سربلندی / ۳. مباحات*: افتخار، سرافرازی

پیرمرد دلخوشی^۱ دیگری نداشت. روز و شب با فخر^۲ و مباحات^۳، با شادی و غرور به تصدیق می‌نگریست و می‌گفت: «جان و مال و همه چیزم را از دست دادم ولی تصدیق پسرم به همه آنها می‌ارزد.»

آرایه: مراعات نظیر: جان و مال / ترادف: فخر و مباحات / تضاد: روز و شب / قید: روز و شب، فخر و مباحات، شادی و غرور

۱. عزیمت: عزم، عازم شدن، رفتن / ۲. قبلاً رضاخان بود و بعداً هم رضاخان شد: بزرگی و اعتبارش دوام نداشت (کنایه؛ طنز) / ۳. عشیره: قبیله، ایل، قوم و خویش / ۴. شوکت: شکوه، جاه و جلال / ۵. دست یافتند: رسیدند (کنایه) / ۶. بی تصدیق بودند: تحصیلات و مدرک علمی نداشتند (طنز و کنایه) / ۷. دیرین: قدیمی / ۸. از سر گرفتن: شروع کردن (کنایه) /

پس از عزیمت^۱ رضا شاه - که قبلاً رضاخان بود و بعداً هم رضاخان شد^۲ - همه تبعیدی‌ها رها شدند و به ایل و عشیره^۳ بازگشتند و به ثروت از دست رفته و شوکت^۴ گذشته خود دست یافتند^۵. همه بی تصدیق بودند^۶؛ به جز من همه شان زندگی شیرین و دیرین^۷ را از سر گرفتند^۸.

مفهوم: ناپایداری قدرت و اعتبار / رضا خان لایق شاهی نبود / علم و مدرک خوشبختی و شادی نمی‌آورد

آرایه: مراعات نظیر: ایل و عشیره / حس آمیزی: زندگی شیرین / جناس: شیرین و دیرین /

دستور: نقش دستوری «خان» در رضاخان: شاخص / نقش دستوری «قبلاً و بعداً»: قید / نوع ترکیب «ثروت از دست رفته»: ترکیب وصفی / نوع ترکیب «شوکت گذشته»: ترکیب وصفی / اجزای جمله «همه شان زندگی شیرین و دیرین را از سر گرفتند»: سه جزئی با مفعول

۱. مرتفع: بلند / ۲. بی کران: وسیع (کنایه) / ۳. زین و برگ: زین و براق اسب (برگ: توشه، آذوقه) / ۴. گرده: پشت، بالای کمر / ۵. کهر*: اسب یا استری که به رنگ سرخ تیره است. / ۶. گزند*: اسبی که رنگ آن میان زرد و بور باشد. [کهر و کزند اینجا مطلق اسب است] / ۷. دلاویز*: پسندیده، خوب، زیبا [کنایه] / ۸. سخاوت: گرم، جود، بخشش / ۹. بار سفر را بستند: آماده حرکت شدن (کنایه) / ۱۰. پشت سر گذاشتن: رها کردن، ترک کردن (کنایه) / ۱۱. گرما را به گرمسیر سپردند: بیلاق کردند (کنایه) (گرمسیر*: منطقه‌ای که تابستان‌های بسیار گرم و زمستان‌های معتدل دارد؛ مقابل سردسیر)

چشمه‌های زلال در انتظارشان بود. کوه‌های مرتفع^۱ و دشت‌های بی‌کران^۲ در آغوششان کشید. باز زین و برگ^۳ را بر گرده^۴ کهرها^۵ و گزندها^۶ نهادند و سرگرم تاخت و تاز شدند. باز در سایه^۷ دلاویز^۷ چادرها و در دامن معطر چمن‌ها سفره‌های پُر سخاوت^۸ ایل را گسترده و در کنارش نشستند. باز با رسیدن مهر، بار سفر را بستند^۹ و سرما را پشت سر گذاشتند^{۱۰} و با آمدن فروردین، گرما را به گرمسیر سپردند^{۱۱} و راه رفته را باز آمدند.

آرایه: جناس: باز و بار - سر و سفر - سرما و گرما / تشخیص و استعاره مکنیه: انتظار کشیدن چشمه‌های زلال - در آغوش کشیدن کوه‌های مرتفع و دشت‌های بی‌کران - دامن معطر چمن - سفره پُر سخاوت - گرما را به گرمسیر سپردند / **ایهام تناسب:** چادر: خیمه (ق)؛ پوشش زنانه (غ) ق و متناسب با دامن) / **مراعات نظیر:** چشمه، کوه و دشت - زین و برگ، کهر، کزند، تاخت و تاز - گرما و گرمسیر و ... / **تضاد:** سرما و گرما - بار سفر بستن و باز آمدن / **دستور:** در آغوششان کشید: آنها را در آغوش کشید (ضمیر متصل در نقش مفعول) / نوع ترکیب‌های «سایه دلاویز چادرها»: یک ترکیب وصفی و یک ترکیب اضافی / نوع ترکیب‌های «سفره‌های پُر سخاوت ایل»: یک ترکیب وصفی و یک ترکیب اضافی

۱. دو دل: دارای شک و تردید، مردد (کنایه) / ۲. سر در گریبان بودن: نگران بودن، در فکر بودن (کنایه) / ۳. مواهب: جمع موهبت؛ نعمت‌ها، بخشش‌ها / ۴. بطلت*: بیکاری، بیهودگی، کاهلی / ۵. بی‌مهر: بی‌محبت / ۶. دیار: سرزمین / ۷. محبوس و مدفون شدن: سختی و ناخوشی را تحمل کردن (کنایه) (محبوس: زندانی، اسیر) / ۸. ترقی: پیشرفت (جمله آخر این بند و کلاً هر جمله این درس که واژه «ترقی» در آن آمده طنز دارد)

در میان آنان فقط من بودم که دودل^۱ و سرگردان و سر در گریبان بودم^۲. بیش از یک سال ونیم نتوانستم از مواهب^۳ خداداد و نعمت‌های طبیعت بهره‌مند شوم. لیسانس داشتم. لیسانس نمی‌گذاشت که در ایل بمانم. ملاتم می‌کردند که با این تصدیق گران - قدر، چرا در ایل مانده‌ای و عمر را به بطلت^۴ می‌گذرانی؟ باید عزیزان و کسانت را ترک گویی و به همان شهر بی‌مهر^۵، به همان دیار^۶ بی‌یار، به همان هوای غبار آلود، به همان آسمان دودگرفته بازگردی و در خانه‌ای کوچک و کوچهای تنگ زندگی کنی و در دفتری یا اداره‌ای محبوس و مدفون شوی^۷ تا ترقی^۸ کنی!

مفهوم: ترک خوشیها و دلبستگیها برای ترقی (طنز دارد) / دلبستگیهای مادی مانع رسیدن انسان به آرامش می‌شود!

آرایه: تشخیص و استعاره: لیسانس نمی‌گذاشت که در ایل بمانم - بی‌مهر بودن شهر محبوس بودن در دفتر / جناس: دیار و یار / تناسب: دفتر و اداره / پارادوکس: در دفتری یا اداره‌ای محبوس و مدفون شوی تا ترقی کنی! / **ایهام تناسب:** مهر: محبت (ق ق) - خورشید (غ ق ق و متناسب با هوا و آسمان)

۱. همنشینی: دوستی (کنایه) / ۲. خو گرفته بود: عادت کرده بود (کنایه) / ۳. تاب: توانایی، تحمل

چاره‌ای نبود. حتی پدرم که به رفاقت و همنشینی^۱ من سخت خو گرفته بود^۲ و یک لحظه تاب^۳ جدایی‌ام را نداشت، گاه فرمان می‌داد و گاه التماس می‌کرد که تصدیق داری، باید به شهر بازگردی و ترقی کنی!

آرایه: تضاد: فرمان و التماس / تناسب: رفاقت و همنشینی

۱. با بدنم به تهران آمدم ولی روحم در ایل ماند: جسم در تهران ولی فکر و ذهنم در ایل بود، ذوق و شوق نداشتیم، کنایه (روح مجاز از فکر و حواس) بازگشتم؛ از دیدار عزیزانم محروم ماندم. پدر پیر، برادر نوجوان و خانواده گرفتارم را - درست در موقعی که نیاز داشتند - از حضور و حمایت خود محروم کردم. درد تنهایی کشیدم. از لطف و صفای یاران و دوستان دور افتادم. به تهران آمدم؛ با بدنم به تهران آمدم. ولی روحم در ایل ماند! در میان آن دو کوه سبز و سفید، در کنار آن چشمه نازنین، توی آن چادر سیاه، در آغوش آن مادر مهربان.

آرایه: مراعات نظیر: یاران و دوستان - سبز و سفید - کوه و چشمه و چادر - پدر و برادر و خانواده

دستور: اجزای جمله «پدر پیر، برادر نوجوان و خانواده گرفتارم را از حضور و حمایت خود محروم کردم: چهار جزئی با مفعول و مسند /

تکاپو: جست و جو، تلاش / ۲. دانشنامه: گواهی‌نامه دانشگاهی، مدرک تحصیلی / ۳. از بیخ و بن برانداختن: نابود کردن (کنایه) / ۴. دادیار: وکیل عمومی، معاون دادستان /

در پایتخت به تکاپو^۱ افتادم و با دانشنامه^۲ رشته حقوق قضایی، به سراغ دادگستری رفتم تا قاضی شوم و درخت بیداد را از بیخ و بن براندازم^۳. دادیاری^۴ در دو شهر ساوه و دزفول به من پیشنهاد شد.

آرایه و دستور: تشبیه: درخت بیداد / نوع ترکیب‌های «دانشنامه رشته حقوق قضایی»: دو ترکیب اضافی و یک ترکیب وصفی /

۱. سرزدن: رفتن و دیدن (کنایه) / ۲. دلم گرفت: اندوهگین شدم (کنایه) / ۳. عدلیه*: دادگستری / ۴. چشم پوشیدن: کنایه از «منصرف شدن» و «صرف نظر کردن» / ۵. حلقه به درها کوفتم: جست‌وجو و تلاش کردم (کنایه) / ۶. سر در آورم: رفتم، ظاهر شدم، مشغول شدم (کنایه) / ۷. تیزبال: کنایه از سریع و موفق (کنایه) / ۸. افق: کرانه، مجاز از آسمان (شاهین تیزبال افقها بودم: (در ایل) در اوج موفقیت و آزادی بودم، کنایه) (شاهین: نماد قدرت و وارستگی) / ۹. زنبور: نماد ضعف و وابستگی / ۱۰. طفیلی*: منسوب به طفیل، وابسته، آن که وجودش یا حضورش در جایی وابسته به وجود کس یا چیز دیگری است؛ میهمان ناخوانده، [انگل] [زنبور طفیلی شدم: در تهران، ضعیف و وابسته شدم، کنایه]

سری به ساوه زدم^۱ و درباره دزفول پرس‌وجو کردم. هر دو ویرانه بودند. یکی آب و هوایی داشت و دیگری آن را هم نداشت. دلم گرفت^۲ و از ترقی عدلیه^۳ چشم پوشیدم^۴ و به دنبال ترقی‌های دیگر به راه افتادم. تلاش کردم و آن قدر حلقه به درها کوفتم^۵ تا عاقبت از بانک ملی سر در آوردم^۶ و در گوشه یک اتاق پر کارمند، صندلی و میزی به دست آوردم و به جمع و تفریق محاسبات مردم پرداختم. شاهین تیزبال^۷ افق‌ها^۸ بودم. زنبوری^۹ طفیلی^{۱۰} شدم و به کنجی پناه بردم.

مفهوم: از عزت به ذلت افتادن / از اوج به حضيض رسیدن

آرایه: تشبیه: مانند کردن ساوه و دزفول به ویرانه - من به شاهین تیزبال افقها و زنبوری طفیلی / **تناسب:** حقوق قضایی، دادگستری، قاضی، بیداد، دادیاری - درخت و بیخ و بن - دزفول و ساوه - کارمند، میز و صندلی / **تضاد:** جمع و تفریق - شاهین و زنبور

دستور: نوع ترکیب‌های «شاهین تیزبال» و «زنبور طفیلی»: دو ترکیب وصفی

۱. بهار خواب: ایوان، بالکن، تراس / ۲. تهویه: هوا را عوض کردن (بساط تهویه: وسایلی برای ایجاد هوای مطبوع در اتاق‌ها و سالن‌ها مثل پنکه و کولر) / ۳. تبار: نژاد، اصل، دودمان، خاندان / ۴. بیبلاق: محل خوش آب و هوا و سردسیر در خارج از شهر که تابستان به آنجا می‌روند، متضاد قشلاق / ۵. آب و هوای بهشتی: کنایه از آب و هوای خوب / ۶. کس و کار: مجاز از خویشاوند / ۷. اندوهگسار*: غمگسار، غمخوار [همدم] /

بیش از دو سال در بانگ ماندم و مشغول ترقی شدم. تابستان سوم فرا رسید. هوا داغ بود. شبها از گرما خوابم نمی‌برد. حیاط و بهار خواب^۱ نداشتم. اتاقم در وسط شهر بود. بساط تهویه^۲ به تهران نرسیده بود. شاید هنوز اختراع نشده بود. خیس عرق می‌شدم. پیوسته به یاد ایل و تبار^۳ بودم. روزی نبود که به فکر بیبلاق^۴ نباشم و شبی نبود که آن آب و هوای بهشتی^۵ را در خواب نبینم. در ایل چادر داشتم؛ در شهر خانه نداشتم. در ایل اسب سواری داشتم؛ در شهر ماشین نداشتم. در ایل حرمت و آسایش و کس و کار^۶ داشتم؛ در شهر آرام و قرار و غمخوار و اندوهگسار^۷ نداشتم.

مفهوم: دورافتادن از اصل و جایگاه خود / تنزل کردن

آرایه: استعاره: آب و هوای بهشتی استعاره از بیبلاق / مراعات نظیر: تابستان، گرما، داغ، تهویه، عرق - حیاط و بهار خواب - ایل و تبار - بیبلاق و آب و هوای بهشتی / تکرار: ایل و شهر / تضاد: شب و روز - داشتم و نداشتم / مترادف: غمخوار و اندوهگسار

دستور: ترکیب وصفی: دو سال - تابستان سوم - آب و هوای بهشتی - اسب سواری / ترکیب‌های اضافی: اتاقم - وسط شهر - بساط تهویه - یاد ایل و تبار - فکر بیبلاق - مشغول ترقی -

۱. خوابشان را می‌دیدم: آرزویشان را داشتم (کنایه) / ۲. به آب چشمه نمی‌توان دست برد: آب چشمه بسیار سرد است (کنایه) / ۳. ماست را با چاقو می‌بریم: ماست بسیار غلیظ و مرغوب است (کنایه) / ۴. پشم گوسفندان را گل و گیاه رنگین کرده است: گلها و گیاهان رشد کرده‌اند (کنایه) / ۵. شبدر*: گیاهی علفی و یک ساله: (شبدر دوچین*: شبدری که قابلیت آن را دارد، دو بار پس از رویدن چیده شده باشد) / ۶. جوجه کبک‌ها، خط و خال انداخته‌اند: جوجه کبک‌ها بزرگ شده‌اند (کنایه) / ۷. دری: منسوب به درّه؛ درّه‌ای (کبک دری: کبک دره‌ای، کبک خوش آواز) / ۸. کمانه*: نام کوهی در منطقه ونک از توابع شهرستان سمیرم استان اصفهان / ۹. تر و تازه بودن هوا: تمیز و بهاری بودن هوا (کنایه) / ۱۰. چشم به راه بودن: منتظر بودن (کنایه) / ۱۱. آب خوش از گلویش پایین نمی‌رود: بسیار ناراحت است (کنایه) /

نامه‌ای از برادرم رسید، لبریز از مهر و سرشار از خبرهایی که خوابشان را می‌دیدم! «... برف کوه هنوز آب نشده است. به آب چشمه دست نمی‌توان برد^۲. ماست را با چاقو می‌بریم^۳. پشم گوسفندان را گل و گیاه رنگین کرده است^۴. بوی شبدر^۵ دوچین هوا را عطر آگین ساخته است. گندم‌ها هنوز خوشه نبسته‌اند. صدای بلدرچین یک دم قطع نمی‌شود. جوجه کبک‌ها، خط و خال انداخته‌اند^۶. کبک دری^۷ در قلّه‌های کمانه^۸، فراوان شده است. بیا، تا هوا تر و تازه است^۹، خودت را برسان. مادر چشم به راه^{۱۰} توست. آب خوش از گلویش پایین نمی‌رود^{۱۱}»

آرایه: مراعات نظیر: برف، کوه، آب چشمه - ماست و گوسفندان - گل، گیاه، شبدر دوچین، گندم و خوشه - بلدرچین، جوجه کبک و کبک دری

دستور: جمله‌های چهار جزئی با مفعول و مسند: پشم گوسفندان را گل و گیاه رنگین کرده است. - بوی شبدر دوچین هوا را عطر آگین ساخته است. / هسته و وابسته‌های «بوی شبدر دوچین»: هسته: بوی + وابستهٔ پسین، مضاف‌الیه (شبدر) + وابستهٔ وابسته، صفت مضاف‌الیه (دوچین) /

۱. چنگ: نوعی ساز / ۲. آب جیحون فرو نشست: مشکلات برطرف شد، کارها آسان شد، زمینه رفتن من به ایل فراهم شد (کنایه و تلمیح به ماجرای نصر سامانی و رودکی) (جیحون: نام رودی است) / ۳. آموی: نام قدیمی رود جیحون / ۴. پرنیان*: پارچهٔ ابریشمی دارای نقش و نگار، نوعی حریر [ریگ آموی پرنیان شد: کنایه از: مشکلات برطرف شد، کارها آسان شد، زمینه رفتن من به ایل فراهم شد] / ۵. مولیان: رودخانه‌ای در نزدیکی شهر بخارا / ۶. مدهوش: بی‌خوشتن، از خود بی‌خود، سرگشته (بوی جوی مولیان مدهوشم کرد: مشتاق رفتن به ایل شدم (کنایه) (بو: رایحه، آرزو، ایهام دارد) / ۷. پا به رکاب گذاشتن: آماده حرکت شدن (کنایه) / ۸. زندگی: مجازاً ایل / ۹. پشت سر گذاشتن: کنایه از ترک کردن و رفتن / ۱۰. بخارا: یکی از شهرهای بزرگ ازبکستان کنونی، اینجا استعاره از ایل و قبیله / ۱۱. بال و پر گشودن: با شوق و به سرعت رفتن (کنایه)

نامه برادر با من همان کرد که شعر و چنگ^۱ رودکی با امیر سامانی! [کرد]

آب جیحون فرونشست^۲؛ ریگ آموی^۳ پرنیان^۴ شد؛ بوی جوی مولیان^۵ مدهوشم^۶ کرد. فردای همان روز، ترقی را رها کردم. پا به رکاب گذاشتم^۷ و به سوی زندگی^۸ روان شدم. تهران را پشت سر نهادم^۹ و به سوی بخارا^{۱۰} بال و پر گشودم^{۱۱}. بخارای من ایل من بود.

مفهوم: بازگشت به ایل / همانطور که شاه سامانی با شنیدن شعر و چنگ رودکی با شوق به سوی وطن بازگشت، نویسنده نیز با خواندن نامه برادر با شوق به ایل و قبیله خود برگشت.

آرایه و دستوز: تشبیه: نامه برادر به شعر و چنگ رودکی، ریگ آموی به پرنیان، ایل به بخارا در خط آخر / تلمیح: اشاره به بازگشت شاه سامانی از هرات به بخارا با چنگ و شعر رودکی / مراعات نظیر: شعر و چنگ و رودکی و امیرسامانی - آب، جیحون، آمودریا و بخارا / استعاره مکنیه: به سوی زندگی روان شدن - بال و پر گشودن به سوی بخارا / حذف فعل: فعل «کرد» بعد از رودکی به قرینه لفظی حذف شده است /

گروه‌های مهم املائی

شبهه اسب / قاش زین / راه ایل / بساط شیرینی و حلوا / تبعید و دور کردن / غارت و یغما / مصیبت و گرفتاری / بن و بلوط / زغال منقل / آفت و زیان / اتاقکی محصور / زندگی پرزرق و برق / غصه مادر / حد و حصر و محدودیت / ایلخانی قشقای / ایل و قبیله / قاب لیسانس / مزایای قانونی تصدیق / فخر و مباهات / شادی و غرور / قصد و عزیمت / ایل و عشیره / کوه‌های مرتفع / گرده کهرها و گرندها / سایه دلاویز چادرها / دامن معطر چمن‌ها / سفره‌های پرسخاوت ایل / مواهب خداداد / بهره‌مند شدن / بطالت و بیهودگی / محبوس و مدفون / تاب و تحمل / تکاپو و تلاش / ترقی عدلیه / شاهین تیزبال افق‌ها / زنبوری طفیلی / بساط تهویه / ایل و تبار / بیلاق و قشلاق / غمخوار و اندوه‌گسار / قله‌های کمانه / جیحون و آموی

درک و دریافت

۱. نویسنده در این متن، از زبان طنز بهره گرفته است؛ دو نمونه از آن را در متن بیابید.

پدرم مرد مهمی نبود اشتباهاً تبعید شد، مادرم هم زن مهمی نبود؛ او هم اشتباهاً تبعید شد! دار و ندار ما هم اشتباهاً به دست حضرات دولتی و ملتی به یغما رفت / به سراغ دادگستری رفتم تا قاضی شوم و درخت بیداد را از بیخ و بن براندازم!

۲. با توجه به جمله « نامه برادر با من همان کرد که شعر و چنگ رودکی با امیر سامانی! »

الف) چرا نویسنده با خواندن نامه برادر خود، داستان تاریخی امیر سامانی را به یاد می آورد؟

منظور نویسنده این است که نامه برادر او را ترغیب می‌کرد که به وطن و زادگاه خویش بازگردد و همانطور که شاه سامانی با شنیدن شعر و چنگ رودکی با شوق به سوی وطن بازگشت، نامه برادر نویسنده نیز همان تأثیر را روی وی گذاشت و باعث شد که به ایل و قبیله خود برگردد.

ب) اشاره به شعر و چنگ رودکی، بیانگر کدام ویژگی «شعر» است؟

تأثیرگذاری عمیق شعر در روح و جان انسان که همراهی آن با موسیقی تأثیر آن را دوچندان می‌کند.